

نظریه انتقادی و کاربست آن در تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی

□ رضا خدا بخش، یوسفی *

چکیده

این نوشتار در صدد بررسی امکان به کارگیری و ارائه ظرفیت نظریه انتقادی به عنوان چارچوب تحلیلی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی می باشد. بنابراین، پرسش اصلی این است؛ آیا امکان کاربست نظریه انتقادی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی به عنوان چارچوب تحلیلی وجود دارد؟ پاسخ کلی آن است که نظریه انتقادی را می توان به عنوان چارچوب تحلیلی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی به کار بست. چون نظریه انتقادی با برخورداری از قدرت تبیین و ظرفیت بیشتری در بیان رسالت ها و منطق اقدام، معیارهای رفتارهای دولت اسلامی و فراهم نمودن سطح تحلیل مناسب، رسالت ها، اقدامات و معیارهای رفتار دولت اسلامی را برای مردم دنیا قابل فهم و درک بهتر می کند.

کلید واژه: نظریه انتقادی، سیاست خارجی، دولت اسلامی، مدل بازیگر، منطق اقدام، سطح تحلیل.

مقدمه

در مورد نظریه انتقادی در علوم سیاسی و روابط بین الملل دو معنا استفاده می شود؛ در معنای عام، نظریه انتقادی شامل طیف وسیعی از دیدگاه های انتقادی در روابط بین الملل است که در مقابل جریان اصلی قرار می گیرد و شامل نظریه انتقادی به معنای خاص (متأثر از مکتب فرانکفورت)، پسا تجددگرایی، و فمینیسم است (و گاه هم نظریه های رادیکال یعنی مارکسیستی و نو مارکسیستی و نظریه نظام جهانی و حتی سازه انگاری را نیز دربر می گیرد) و در واقع دیدگاه-های بدیل و غیر جریان اصلی است. در این معنا نظریه انتقادی «تلاشی میان رشته ای» تلقی می-شود که دانش سیاسی، روابط بین الملل، جامعه شناسی، تاریخ، روان شناسی، و سایر حوزه ها را ترکیب می کند تا نظریه های مختلفی از سیاست جهانی ارائه کند که هدف اصلی همه آن ها ارائه بدیلی در برابر برداشت واقع گرایانه از روابط بین الملل است. در مقابل، نظریه انتقادی در معنای خاص شامل دیدگاه های متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت (و گاه نیز دیدگاه های متأثر از آنتونیو گرامشی ماکسیست ایتالیای) در روابط بین الملل است. و آن را نظریه تفسیری انتقادی نیز نامیده اند (مشیرزاده؛ ۱۳۸۴: ۲۱۳). در این پژوهش ما به طور خاص به برداشت اخیر از نظریه انتقادی توجه داریم.

این نوشتار در صدد کاربست نظریه انتقادی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی است. هدف بررسی و نشان دادن امکان به کارگیری و ارائه ظرفیت نظریه انتقادی به عنوان چارچوب تحلیلی برای تبیین سیاست خارجی دولت اسلامی می باشد. از این رو؛ سؤال اصلی آن است که آیا امکان کاربست نظریه انتقادی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی به عنوان چارچوب نظری وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا نظریه انتقادی از قدرت تبیین رسالت ها و منطق اقدام، اهداف، معیارهای رفتارهای سیاست خارجی دولت اسلامی برخوردار است؟ پاسخ موقت آن است که نظریه انتقادی را می توان به عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی به کار بست. چون در مقایسه با دیگر نظریه ها از قدرت تبیین و ظرفیت بیشتری در ارائه رسالت ها و منطق اقدام، سطح تحلیل و معیارهای رفتارهای دولت اسلامی برخوردار است. با این وجود باید توجه داشت که این نظریه مانند سایر نظریه ها، قابلیت و توان

کافی برای تحلیل کلیه ابعاد سیاست خارجی دولت اسلامی ندارد. مباحث این پژوهش در دو بخش کلی به بحث و بررسی گذاشته می شود. در بخش نخست؛ اصول، مفروضه ها، پیش دانسته ها و مفاهیم کلی نظریه انتقادی به صورت خلاصه توضیح داده می-شود. در دومین قسمت، به چگونگی کاربرست نظریه انتقادی برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی می پردازیم. به گونه ای که که ابعاد الگو: مدل بازیر و منطق اقدام، مفهوم سیاست خارجی: اهداف و معیارهای رفتار در سیاست خارجی، سطح تحلیل، عوامل تعیین کننده رفتار در سیاست خارجی دولت اسلامی در چارچوب نظریه انتقادی تبیین می شود. البته هدف، تبیین عملکرد سیاست خارجی دولت اسلامی در این چهار حوزه نیست بلکه منظور ارائه چارچوب تحلیلی از نظریه انتقادی و ارائه قابلیت و میزان ظرفیت آن، برای تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی است.

بخش اول: آشنای با نظریه انتقادی

واژه انتقادی؛ در تمامی زبان های اروپای به معنای «نقد» می آید، دارای خاستگاهی یونانی می-باشد و به شکل «krites» به معنای «جداسازی» و نیز به معنای «داوری» آمده است. به همین خاطر صبغه «حقوقی» و کاربرد آن در دادرسی ها قوی و شایع می باشد. اما امروزه معانی جدیدی برای این واژه در نظر می گیرند که سر چشمه بسیاری از آن ها به «عصر روشنگری» باز می گردد. تا پیش از این عصر «نقد» واژه ای بود که در حوزه «ادبیات» معنای خود را می یافت و آن «تشخیص اصال» بود که امروزه تحت عنوان تصحیح انتقادی متون معروف است. اما در سده هیجده هم که مشاهده می شود «کریتیک» معنای خاص می یابد. بدین صورت که «فهم فاصله ی فرهنگ روزگار آفرینش متن با فرهنگ روزگار دریافت آن را» کریتیک می گفتند. این معنا هنوز هم حفظ شده و به بهترین وجهی در «هرمنوتیک» آمده است؛ آنجا که در زمره وظایف یک ناقد، از فهم فاصله موجود بین این دو فرهنگ سخن گفته شده است. در همین سده است که می بینیم معنای «داوری»؛ یعنی داوری اثر فرهنگی یا پدیده اجتماعی برای واژه کریتیک پذیرفته و اعمال می شود. کاسیرر در توصیف سده هیجدهم است که اظهار می دارد: این سده مناسب است که هم سده فلسفه خوانده شود و هم سده انتقاد؛ یعنی این ها بیان های مختلفی از یک وضعیت واحد هستند که می خواهند از زوایای مختلف آن نیروی اساسی عقلی را که عصر خود

را فراگرفته بود، و شیوه اندیشه معاصر را می ساخت، مشخص سازد. به همین خاطر است که خرد نقادی از علم فراتر رفته با خرد فلسفی همذات پنداشته می شود و در نتیجه شخصیت فیلسوف همچون ناقد پدیدار می شود. این تصور داور مسلک در نزد فلاسفه ایده آلیست آلمان ساخته و پرداخته می - شود و نمونه بارز و مهم آن کانت می باشد که کتاب «سنجش خرد ناب» را با نظر به همین وجه از معنای «کرتیک» نگاشته است. حکم کلی این کتاب در یک جمله این است: «بدون سنجش و داوری دقیق نباید هیچ چیزی را پذیرفت» (ایمانوئل کانت؛ ۱۳۶۲).

هگل اگرچه در ابتداء این معنای کانتی را می پذیرد ولی بعدها معنای تازه ای برای واژه حمل می نماید و از «آگاه شدن ناقد به موقعیت خویش» سخن می گوید. از این منظر نقادی چیزی فراتر از یک داوری در عرصه افکار می باشد. و آن تعالی بخشیدن به انسان است. این میراث گرانبهای هگلی در دوران بعدی و در دست فلاسفه موسوم «هگلی های جوان» صیقل فراوان می یابد و به صورت یک متاع در تمام نوشته های منتشره از این سنت حاضر می گردد. ماحصل این رویکرد، ارائه واژه نقد در معنای «تعالی» است که بازهم در درون خود ایده «داوری» همان که کانت نیز گفته بود، را می پروراند. چرا که در مقابل درست/ نادرست و نیک/ بد قرار می گیریم و این موضعی است که بایستی حتما داوری نمود؛ به عبارتی با مسئله به شکل انتقادی باید برخورد کرد. (بابک احمدی؛ ۱۳۷۳: ۱۳-۱۸).

نظریه پردازی انتقادی در روابط بین الملل از یک سو، متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت و بحث های ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو و شاید هم بیش از همه، اندیشه های یورگن هابرماس، در نقد تجدد و روشنگری خصوصا در تجلیات معرفتی و فرهنگی آن، یا تلاش برای هدایت مجدد به سمت ابعاد فراموش شده است. در دیدگاه های کسانی چون رابرت کاکس (که نظریه انتقادی را برای نخستین بار وارد بین الملل کرد، ریچارد اشلی (که در آثار اولیه دهه ۱۹۸۰ خود به مکتب انتقادی تمایل داشت)، و مارک هافمن (که در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ امیدوار بود نظریه انتقادی با جایگاهی که در مناظره میان پارادایمی برای آن می توان متصور بود، آینده رشته روابط بین الملل را در دست داشته باشد) در روابط بین الملل انعکاس یافته است. از سوی دیگر، برخی مباحث نیز از آرای اندیشمندانی چون آنتونیو گرامشی و بحث های او در زمینه هژمونی، جامعه مدنی، انقلاب انفعالی، نقش روشنفکران متأثر است که می توان نمودهای آن را در نوشته های کاکس، استفن گیل، و دیگران (به ویژه در حوزه اقتصادسیاسی بین المللی) دید. اندرو لینک لیتز نیز از نظر تلاش برای ایجاد نوعی پیوند میان مکتب انگلیسی و نظریه انتقادی و تأکیدی که بر

ایجاد اجتماع جهانی گفت گوی دارد در زمره نظریه پردازان انتقادی است و در مواردی هم به کاکس نزدیک است (مشیرزاده؛ ۱۳۸۴: ۲۲۷).

این نظریه با طرح پرسش های بنیادین در باره معرفت شناسی و هستی شناسی در اوایل دهه ۱۹۸۰، سهم عمده و پر اهمیتی در مطالعه روابط بین الملل داشته است. هدف نظریه انتقادی دستیابی به نظریه و عمل جایگزینی برای مراکز بین المللی با امکان غلبه بر دولت داری و حاکمیت که بازیگر اصلی و مرکزی عرصه جهانی و برجسته ترین مثال یک نهاد سیاسی خاص گرایانه و گذارانه است، می باشد. این تحلیل انتقادی از حاکمیت دولت هدف اصلی پست مدرنیسم نیز است. نظریه انتقادی بر خلاف نظریه های رئالیسم و ایده آلیسم و سایر نظریه ها مدرن جریان اصلی خود را محدود به مطالعه دولت ها و نظام مرکب از دولت ها نمی کند، بلکه قانون توجه آن عبارت از روابط قدرت و سلطه در کل است. در حالی که برای واقع گرای، دولت امری پذیرفته شده، مفروض و اساسی است، نظریه انتقادی در پی تدوین یک نظریه ای اجتماعی دولت است که از نهادهای دیگر و جامعه مدنی قابل انفکاک نباشد (امیدی؛ ۱۳۸۳: ۶۹). نه تنها کنشگران دولتی هویتی ثابت ندارند، بلکه سایر کنشگران نیز می توانند در عرصه های بین المللی نقش ها ایفا کنند (مشیرزاده؛ ۱۳۸۴: ۵۱). بنا براین نقد نظریه پردازان انتقادی بر جریان اصلی اثبات گرا در روابط بین الملل به دلیل محافظه کاری آن و عدم فهم امکان تغییر در حیات اجتماعی در کل و در روابط بین الملل به طور خاص است.

نظریه انتقادی اجازه می دهد گزینه ای هنجاری به نفع نظم اجتماعی و سیاسی، متفاوت با نظم موجود، مطرح شود. اما طیف انتخاب را به سامانه های بدیلی محدود می کند که تحولات در جهان موجود امکان پذیر هستند و بدیل هایی محتمل را هم کنار می گذارد (مشیرزاده: ۵۴). کن بوث مفاهیمی هم چون رهایی و خود مختاری را وارد ادبیات امنیتی کرد. به اعتقاد او رابطه مستقیم میان صلح و نبود تهدید، خود مختاری و رهایی وجود دارد (عسکری؛ ۱۳۸۲: ۴۳). منظور از رهایی در آرای کن بوث آزاد نمودن مردم هم به عنوان فردی و هم به عنوان گروهی از عوامل محدود کننده و بازدارنده در همه ای حوزه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می-باشد. این آزاد نمودن باید بر اساس آزادی اختیار و حق انتخاب در یک زمینه برابر و برای رفع محدودیت ها یا برای کاهش دادن موانع (این موانع می تواند شامل خود دولت نیز باشد) در رسیدن بشر به نیامندهای خود باشد (عبدالله خانی؛ ۱۳۸۲: ۲۵).

به اعتقاد نظریه پردازان انتقادی، مفهوم «نظم جهانی هژمونیک» به معنای «هماهنگی مناسب

قدرت ایدئولوژیک و نهادهای مادی» و شکلی از سلطه است که از رشته های درهم پیچیده قدرت اجتماعی و سیاسی بافته شده است. رهبری هژمونیک بیش از آن که نشان دهد فقط در خدمت منافع خود است، با اصطلاحات «منافع عمومی یا جهانی» سخن می گوید. به عقیده گرامشی، هژمونی متضمن امتیاز بخشی از طبقات مسلط است که طبقات پیرامونی را وادار به تسلیم در برابر توزیع رایج قدرت می کند و آن ها را متقاعد می سازد که تحت استثمار نیستند. کاکس به مدلولات توزیعی ناعادلانه نهادهای بین المللی موجود اشاره می کند و نشان می دهد که چگونه به نفع کشورهای سرمایه داری پیشرفته عمل می کنند و به آن ها کمک می کنند تا کشورهای دیگر را مورد استثمار قرار دهند و سلطه ای خود را دورادور جهان پیش ببرند (مشیرزاده؛ ۱۳۸۴: ۵۷). نیروهای که هژمونی را تحلیل برده و آن را ضعیف می سازند، «ضد هژمونی» هستند که می توانند هم در شکل دولتی (ائتلاف دولت های جهان سوم) و هم در شکل بازیگران غیر دولتی ظاهر شوند و یا جامعه مدنی.

مبانی نظریه انتقادی

هر نظریه ای بر سه رکن اساس مبتنی و استوار است؛ هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی. نظریه انتقادی نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده اما دارای هستی شناسی، انسان شناسی، معرفت شناسی و روش شناختی خاصی خودش می باشد که با هیچ یکی از نظریه های: «تفسیری و پوزیتیویستی» یکسان نیست و پیش فرض ها، مبانی و پیش دانسته های انحصاری خودش را دارد. نظریه انتقادی، جنبه های منفی دو جریان اصلی «نظریه های پوزیتیویستی و تفسیرگرایی» را رد نموده و جهات مثبت آن دو جریان را باهم ترکیب نموده و با اصلاحاتی مورد تأیید قرار داده و دفاع می کند. در مجموع می توان نظریه انتقادی را، راه میانی بین دو جریان اصلی اثبات گرایی و تفسیری قلمداد کرد که از یک طرف گرفتار توهمات جریان اصلی در باب شناخت حقیقت، ادعایی خود نشده و از طرف دیگر در دام نسبی گرایی پسا تجدد گرایان گیر نکرده است. هستی شناسی: مربوط به وجود و هستی است. به عبارت دیگر، هستی شناسی، جواب به این سوال است که معتقدیم چه چیزی وجود دارد؟. برای مثال، در رابطه به سیاست خارجی دولت اسلامی، یک سؤال هستی شناسی، می تواند این باشد؛ واقعا موضوع سیاست خارجی دولت اسلامی چیست؟ جواب به این سؤال می تواند گزاره-هایی ذیل یا مشابه آن ها باشد؛ اول.

تلاشی برای یافتن مسئله سیاست خارجی دولت اسلامی. دوم. جواب به سؤال چرایی بودن ما در اینجا. سوم به کارگیری قوانین عام اساسی از توسعه سیاست اسلامی. چهارم. فهم ماهیت کنش در سیاست خارجی. در نظریه انتقادی گزاره های مربوط به هستی شناسی عبارت است از:

۱- دنیای اجتماعی و طبیعی متفاوت می باشند ولی این امکان وجود دارد که اصول اساسی در مطالعات آن دو مشابه همدیگر باشند.

۲- آگاهی انسان زمانی پر معنا و مهم است که مردم به صورت جمعی عمل کنند، نه فردی و آن هم در راستایی تغییر دنیای اجتماعی.

۳- رفتار انسان بر اساس روابط علی قابل توضیح است، ولی محدود به زمان و مکان است.

۴- دنیای اجتماعی از یک موجودیت عینی و مستقل از معرفت و شناخت انسان برخوردار است ولی در عین حال، ساخت اجتماعی از طریق کنش جمعی، قابل تغییر است.

۵- رفتار فردی، به وسیله روابط ساختی جامعه تعیین می شود و فقط کنش جمعی، می تواند روابط ساختی را تغییر دهد (محمد تقی ایمان؛ ۱۳۹۱: ۵۵/ علمداری؛ ۱۳۸۹: ۹۱).

انسان شناسی: بخشی از هستی شناسی است. نظریه انتقادی در جواب ماهیت و چیستی انسان، دیدگاه پوزیتیویستی را به علت این که اراده انسان را نادیده می گیرد و آن را مقهور وضعیت ها می داند، به انتقاد می گیرد و معتقد است رویکرد اثبات گرایی به شئی شدن انسان می انجامد که نتیجه آن بیگانگی انسان از خویش و نیروی خلاقانه خود است. انسان در دیدگاه انتقادی با داشتن توانای هایی پنهان و قدرت خلاقیت برتر، برای ایجاد تغییرات و قدرت انطباق با شرایط، میان جبر و اختیار قرار قرار دارد. کسب معرفت از قوانین واقعی جهان که جنبه تاریخی دارد، باعث توانمندی انسان در تغییر وضع موجود، برای رسیدن به وضع مطلوب می شود. در نظریه انتقادی، گرچه در محدودیت شرایط مادی، زمینه های فرهنگی و تاریخی به سر می برد، ولی رهایی از این محدودیت ها امکان پذیر است. رویکرد انتقادی به دنبال کشف قوانین ثابت رفتار انسان نیست؛ چون در این نظریه قوانین غیر قابل تغییر وجود ندارد. محدودیت های ناشی از زیرساخت ها اجتماعی، بر رفتار انسان تأثیر می گذارد؛ ولی انسان با درک قوانین دیالکتیک که حاکم بر محیط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است؛ می تواند قوانین موجود در جامعه را تغییر دهد.

معرفت شناسی: مربوط به این امر است که چگونه می دانیم آنچه را که ادعا می کنیم در باره جهان اجتماعی می دانیم. این را می توان در قالب این ایده مطرح کرد که ما برای آنچه اعتقاد

داریم وجود دارد «هستی‌شناسی» از چه گزاره‌ها یا قضایایی برای تصدیق آن استفاده می‌کنیم، که برای خودمان و دیگران قابل قبول باشد که در گزاره‌های معرفت‌شناسی انتقادی در سه محور عبارت است از:

۱- شواهد تجربی مناسب و مطلوب هستند، ولی نه به خودی خود. معرفت علمی از طریق فهم روابط غیر تجربی که بنیان و ستون فقرات جهان اجتماعی قابل مشاهده را ساخته است، امکان پذیر است.

۲- وظیفه علم آشکارسازی مکانیزم‌های غیر قابل مشاهده است که رفتار مردم تحت آن اداره می‌شود.

۳- هدف اصلی از علم اجتماعی انتقادی، دستیابی به سطحی بالاتر از توصیف ساده از روابط علی است که در حقیقت در پی کشف چگونگی ایجاد یا رخداد این روابط است. دنیای اجتماعی همانگونه که ما مشاهده و تجربه می‌کنیم، به وسیله فرایندهای قابل تشخیص، اداره می‌شود که ما نیازمند فهم آن از طریق دنیای قابل مشاهده هستیم. این امر برای هر دو جهانی طبیعی و اجتماعی صحت دارد. (محمد تقی ایمان؛ ۱۳۹۱: ۵۶/کالین‌های؛ ۱۳۸۵: ۵۷).

روش‌شناسی: مربوط به منطق تحقیق اجتماعی است. به عبارتی، روش‌شناسی درگیر این سوال است که چگونه ما معرفت و دانش خودمان را اعتباریابی می‌کنیم. برای مثال اگر به این امر قائل باشیم که پاسخگویان در مصاحبه، تصویری از واقعیت ارائه می‌کنند که آن‌ها دوست دارند، به لحاظ روش‌شناسی نمی‌توان از مصاحبه در جمع‌آوری اطلاعات استفاده کرد و یا اگر قائل باشیم که مشاهده‌گر صرفاً آن‌چه که در طول مشاهده، آشکار می‌شود را ثبت می‌کند و اموراتی از زاویه دید مشاهده‌گر مخفی می‌مانند، به لحاظ روش‌شناسی نمی‌توان از این شیوه در تحقیق استفاده کرد در نتیجه در روش‌شناسی ما دنبال آن هستیم که چگونه معرفت معتبر و پویا تولید کنیم؟. در رهیافت انتقادی چند امر مهم از اصول اساسی روش‌شناختی آن است:

۱- دنیای اجتماعی باید در کلیت آن فهمیده و درک شود. مطالعه اجزا و قسمت‌های دنیای اجتماعی، هرچند امکان‌پذیر است ولی سودمند نیست؛ چون همه موارد در دنیای اجتماعی، بایکدیگر مرتبط و متصل‌اند و تحت تأثیر یکدیگر قرار دارند.

۲- اگرچه کمی‌سازی و اندازه‌گیری رفتار انسان، امکان‌پذیر است، ولی لزوماً مطلوب و مناسب نیست. هدف و مقصود اصلی، بررسی مکانیزم‌های پنهان دنیای اجتماعی است که پدیده‌های قابل مشاهده را تولید می‌کنند، برای مثال؛ شیوه تولید، یک مکانیزم‌های پنهان در

ایجاد طبقه اجتماعی است.

۳- بی طرفی و عینیت گرای شخصی مهم است، ولی عاری از ارزش بودن، نه امکان پذیر است و نه مطلوب. این امر ناممکن است که انسان بدون تأثیر از ارزش ها، بتواند عمل نماید. در نتیجه آنچه نظریه پردازان انتقادی، از مبانی نظری جریان اصلی رد می کنند عبارت است از: در نظر هستی شناسی؛ برداشت های خردگرایی از سرشت و کنش انسانی را به چالش می کشند و معتقدند سرشت بشر ثابت و جوهری نیست و شرایط اجتماعی به آن شکل می دهد و در عین حال معتقدند که انسان قادر است شرایط اجتماعی را تغییر دهد در نظر معرفت شناسی؛ رهیافت های اثبات گرای را که تلاش برای تدوین عبارات عینی صادق و قابل آزمایش در مورد جهان اجتماعی است، رد می کنند. از نظر روش شناسی؛ هژمونی روش علمی واحد را رد نموده و از تکرر رهیافت های شناخت و پلورالیسم روشی دفاع می کنند و بر اهمیت راهبردهای تفسیری تأکید دارند.

بخش دوم: کاربرست نظریه انتقادی در تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی

با اغماض از جرح و تعدیل های فنی که ممکن است نسبت به مبانی، مفروضات، روش شناسی، هستی شناسی و تجویزات نظریه انتقادی قابل طرح و بررسی باشد که در این نوشتار فرصت پیگیری و بسط آن نیست، آنچه نظریه انتقادی را به حیث چارچوب نظری و یک الگوی تحلیل مناسب برای تبیین و بررسی سیاست خارجی یک دولت اسلامی ناب در فرض وقوع، موجه نشان می دهد، وجود برخی ویژگی های مهم در این رهیافت و بهره مندی آن از ظرفیت نظری و تجویزی می باشد که تمرکز بر آسیب های روشی در عرصه نظریه پردازی سنتی در روابط بین الملل است. نتیجه انتقادگرایی این نظریه تأکید فنی بر ابتلائی شدید وضعیت موجود نظریه پردازی در حوزه روابط بین المللی فعلی به انبوهی از چالش های نظری و ابراز نارضایتی نسبت به ضعف و کاستی های عملی مرتبط با آن است. به خصوص اینکه این دسته از نظریات بر اساس همین رویکرد خودانتقادی، بستر رشد انگیزه ها و مبانی اندیشه ای گرانسنگی را جهت انتقاد و پرسش گری نسبت به وضعیت موجود جهانی، و مسأله دار کردن صورت های پنهان زندگی اجتماعی، هنجارها، ایده ها و نظم حاکم بر روابط بین الملل که موجب در تنگنا قرار گرفتن آزادی بشر می گردند (دیوتیاک، ۱۳۸: ص ۴۵). ایجاد می نماید که از همین رهگذر و با تأکید بر

رهایی از دام فریبنده دست آوردهای دانش و نظریات سنتی آلوده به امیال، اغراض، و کارکردهای گرفتار شده در محیط اجتماعی و سیاسی خاص، بر تلاش جهت پیراسته نگه داشتن اندیشه و نظریه از جو زدگی، و بر نزاهت آن از محیط گرایی و هوس گرایی رهنمون می‌گردد.

نظریه انتقادی با این فرض آغاز می‌کند که تئوری اغلب در یک شرایط خاص زمانی و مکانی شکل گرفته است. لذا از دید این رهیافت، نظریه، همچون تمامی انواع دانش، نیازمند آن است که نفوذ شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمینه آن را فراهم کند و یکی از عمده ترین وظایف نظریه انتقادی، فاش کردن اثر این شرایط است. (دیوتیاک، ۱۳۸۰: ۵۱).

همین نکته اساسی است که با توجه به دلالت نشانه‌های بیرونی و شهادت اوضاع و احوال بین‌المللی موجود که بر آشفتگی دیدگاه‌های به ظاهر علمی مربوط به بهبود نظم بین‌المللی و آغشتگی نظریه پردازی‌ها به اقتضانات محیطی، اغراض و خواست قدرت‌های بزرگ دلالت دارند، هم نظریات انتقادی را محبوب دانشوران منصف قرار داده و هم همسویی آن را با دیدگاه آزاد اندیش، حق طلب و عدالت محور اسلامی آشکار می‌سازد.

بنابراین در صورتی که نظریه‌های انتقادی برای تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها مورد بهره‌برداری قرار گیرد، به خوبی می‌تواند دو ثمره مهم به بار آورد: اولاً؛ رهایی اندیشه از غرض‌ورزی و آلودگی‌های محیطی را در عرصه نظریه‌پردازی را نوید دهد. ثانیاً؛ در صورت کاربست صحیح آن به عنوان الگوی تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی اگر به معنای واقعی کلمه و مصداق اتم آن محقق گردد، این الگو می‌تواند آن را مورد تبیین و تحلیل قرار دهد.

شواهد دال بر اینکه نظریات انتقادی توان تحلیل سیاست خارجی دولت اسلامی را بیش از هر نظریه‌هایی سیاسی دیگر از دو جهت اساسی مناسب‌تر می‌باشد: اولاً؛ مسئله بی‌گانگی و دوری هردو دسته از نظریه‌های رایج اثباتی و تفسیری با رویکرد اسلامی است، بر خلاف رهیافت انتقادی با دیدگاه اسلامی در روابط بین‌الملل سازگاری چندانی ندارند. چنانکه گفته‌اند: «نظریه اثباتی غالب در روابط بین‌الملل را می‌توان نیروی اجتماعی عمده‌ای دانست که از طریق «شی‌سازی» نظم جهانی - یعنی با معرفی و نمایش این نظم به عنوان یک شیء جدا و مستقل از خواست و عمل انسان - به حفظ روابط وابستگی مبتنی بر انجماد ایدئولوژیک کمک کرده است. از طرف دیگر هرچند نظریه‌پردازان اصلی معطوف به رویکرد تفسیری مثل راگی و مانند ایشان به شیئت‌زدایی از نهادهای بین‌المللی تنظیم‌کننده نظم جهانی کمک کرده‌اند ولی به این امر توجه نداشته‌اند که در تحلیل تفسیری می‌توان از مطالعه نهادهای بین‌المللی تنظیمی فراتر رفت و به

مطالعه نظم جهانی در برگیرنده آن نهادها پرداخت. بی توجهی آنها به این مسئله این اندیشه را تقویت می‌کند که نظم جهانی ثابت و طبیعی است و باید آن را تمکین نمود. این یکی از اصول محوری نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل است که تحلیل تفسیری نهادهای بین‌المللی تنظیمی را نمی‌توان از تحلیل تفسیری خود نظم جهانی و از تحلیل بازتولید ایدئولوژیک این نظم جدا کرد. از این دیدگاه تغییر نظم جهانی مستلزم مقابله با روابط وابستگی مبتنی بر انجماد ایدئولوژیک بازتولید کننده نظم جهانی است.» (بزرگی، ۱۳۷۷: ۲۱۷-۲۱۸).

ثانیا؛ اهتمام رهیافت انتقادی بر چند نکته کلیدی در عرصه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل است که آنهم عمدتاً ناشی از ویژگی‌های اساسی در رویکرد انتقادی آن نسبت به رهیافت‌های سنتی غربی می‌باشد که آن را با دیدگاه حق طلب و عدالت محور اسلامی، لااقل در شرایط فعلی جهان و نظم بین‌المللی موجود همسو و هم هدف می‌سازد که بخشی از این هماهنگی را در محورهای چون: وظیفه‌گرایی اسلامی و منطق اقدام در رویکرد انتقادی با در جهانگرایی اسلامی و سطح تحلیل در نظریه انتقادی و همچنین در عدالت طلبی اسلامی و تأکید رویکرد انتقادی بر ضرورت بازاندیشی نسبت به نظم موجود، تا حدودی می‌توان مورد اشاره قرار داد.

از آنچه گذشت دانسته می‌شود که رویکرد انتقادی مکتب فرانکفورت، می‌تواند یک نظریه سیاست خارجی باشد از این رو، امکان به کارگیری این نظریه برای تحلیل ابعاد چهارگانه الگوی تحلیلی؛ مدل بازیگر و منطق اقدام، سطح تحلیل، اهداف و معیارهای رفتار در سیاست خارجی دولت اسلامی، وجود دارد.

۱. مدل بازیگر و منطق اقدام

یکی از محورهای اساسی که در بحث سیاست خارجی مورد توجه است منطق اقدام است، زیرا در پاسخ به این پرسش که به چه انگیزه و غرضی تصمیم گیرندگان و کنشگران بین‌المللی دست به برخی اقدامات و تصمیمات می‌زنند؟ پاسخ‌های متفاوتی بر مبنای رهیافت‌های مختلف اجتماعی، انسان‌شناسی و سیاسی ممکن است ارایه شود که هر کدام در مقام بیان منطق اقدام کنشگر ارزیابی می‌گردد. در این میان در رویکرد سنتی اثباتی و خردگرا عمدتاً منطق اقدام مطلوبیت نتایج حاصله و بیشینه کردن منافع انسان ذره‌ای، خود محور و منفعت طلب است. اما در رهیافت انتقادی انشان اجتماعی به عنوان مدل بازیگر قرار دارد و منطق اقدام نیز منافع همسو

با منافع جمعی خواهد بود. (ر.ک: دهقانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۳۳)

چنانکه در دیدگاه اسلامی نیز نه انسان ذره بینی، خود محور و منفعت طلب مطلوب است و نه منطق خرد بازاری محض که بر بهینه و بیشینه کردن منفعت فردی و بر اساس امیال حیوانی تلاش کند. بلکه منطق اقدام بر اساس آنچه از آموزه‌های اسلامی بر می آید، تکلیف محوری و ادای وظیفه اخلاقی، دینی و انسانی و تأکید بر اولویت منافع و مصالح عمومی، ناظر بر صلاح و فلاح بشریت و خیر امت اسلامی است

نظریه انتقادی در تحلیل سیاست خارجی بر مفهوم مدل انسان اجتماعی استوار است. انسان موجودی اجتماعی و زمینه پرورده است که بسترها و ساختار اجتماعی بیناذهنی، نقش تعیین کننده ای در تکوین ماهیت، هویت، منافع و رفتار آن ایفا می کند. بر اساس این نوع انسان شناسی اجتماعی، کشور نیز به عنوان بازیگر اجتماعی از ماهیت، هویت، منافع، رفتار خاصی و عقلانیت متمایزی برخوردار است. که نه ساختارگرا است و نه کارگزار محور بلکه کشور همچون انسان بازیگر، در راه میانی اثبات گرای و پساتجددگرای قرار می گیرد؛ به سخن دیگر کشور بازیگر اجتماعی و زمینه پرورده است و در عین حال قادر است که در تغییر شرایط ایفای نقش کند؛ یعنی اصالت را به کارگزار می دهد. ساختارهای اجتماعی یا سیاسی تنها به واسطه قید و بندهایی که بر کارگزاران دارند یا فرصت هایی که برای آن تدارک می بینند، تداوم می یابند. بنابراین، تصور ساختار بدون حداقل تصور اجمالی از کارگزار که ممکن است تحت تاثیر آن باشد «محدود شود و یا توانگر گردد» معنا ندارد (مارش و استوکر؛ ۱۳۸۴: ۳۰۴).

بر این اساس دولت اسلامی، کنشگری اجتماعی و تاریخی و زمینه پرورده ای است، که در بستر اجتماعی و فرایند ارتباطات اجتماعی، معانی بیناذهنی، تاریخ، فرهنگ، ایدئولوژیک دین و مذهب، هویت آن شکل می گیرد و هویت منافع دولت اسلامی را تعیین نموده و در نهایت رفتار آن در سطح اجتماعی، ملی و فراملی بر پایه عقلانیت ارتباطی و انتقادی ظاهر می شود: «مردم، اتمی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب «خود» را بحق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند» (قران کریم؛ سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۱۳). شهید مطهری در رابطه با فرد و جامعه معتقد است که بسان یک موجود زنده است که از حیات واقعی برخوردار می باشد. به نظر ایشان قرآن کریم برای جوامع، سرشت، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، طاعت و عصیان معتقد است و قرآن کریم همانگونه که برای فرد حیات و موت قائل است واقعا برای جامعه نیز حیاتی، موتی و روحی قائل است. در

اندیشه شهید مطهری (ره) فرد یک موجود اجتماعی است که باید در اجتماع زندگی کرد و اگر نه منقرض خواهد شد. در واقع جامعه محل تحقق شخصیت فرد است. به همان نسبت جامعه نیز از افراد آن شخصیت می گیرد. لذا مطابق این صورت بندی رابطه فرد و جامعه، تحول در جامعه و ساختارهای ملی و نظام بین المللی، مستلزم توجه به افراد در همه ابعاد است. اصلاح نظام ملی و بین المللی، با اصلاح افراد و نخبگان نا ممکن است. امام خمینی (ره) نیز اصلاح در نظام سیاسی را بدون تحول در افراد ناکافی می داند: « به مجرد اینکه تحول در نظام باشد ولی در افراد نباشد، فائده ندارد. برای اینکه وقتی تحول در افراد نباشد، حال اگر کسی یک تحول در نظام درست کند... فردا همین افرادند که این نظام را پیش ببرند (صحیفه نور؛ ج ۱۹: ۴۷/ج ۸: ۷۲-۷۳).

بنا بر این منافع دولت اسلامی، از پیش تعیین شده و برون زاد نیست بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی و به اقتضای هویت اسلامی درون زاد است و از هویت اسلامی متولد می شود. چون منافع دولت اسلامی محصول تحقق هویت ملی و اسلامی آن است. منافع دولت اسلامی، تک بعدی و مادی نیست بلکه دو بعدی است که به معنوی و مادی قابل تقسیم است. در مورد تعارض منافع مادی و معنوی، منافع معنوی از اهمیت و حق تقدم بر خوردار است. اگر در مواردی هم در تعارض میان منافع مادی و معنوی، در فقه اسلامی حق تقدم بر منافع مادی آمده است، برای این است که در آن مورد با بدست آوردن منافع مادی در حقیقت منافع معنوی نیز حاصل می شود.

براساس نظریه انتقادی، دولت اسلامی در سیاست خارجی، منافع خود را بر پایه عقلانیت ابزاری و از طریق خشونت اقدام نمی کند بلکه با عقلانیت ارتباطی، تفاهم، مسالمت آمیز و احترام متقابل دنبال می کند چنانچه در قران کریم آمده است: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای» قران کریم، سوره مبارکه النحل: آیه شریفه ۱۲۵). البته دولت اسلامی در میان منافع اسلامی و انسانی در سطح فراملی و بین المللی با اهداف خاص یک دولت ملت و اهداف غیر انسانی، سلطه طلبانه و استکباری تمایز قائل است؛ زیرا که اهداف انسانی، یاری مستضعفین، بیداری ملت های مظلوم و گرفتار شده در دام فریب دولت های استکبار و استثمارگر را بخشی از منافع ملی-اسلامی خود می داند چون دولت اسلامی رسالت جهانی دارد اما منافع سلطه طلبانه، استثمارانه، اغفال ملت ها، تجاوز به ملت ها و... را ناقض منافع خود می داند. آنچه که می بایست مبنای برابری دولت

ها باشد، استقلال، حاکمیت، تمام ارضی، حقوق بین المللی و ملیت و... را براساس حکم ثانوی محترم شمرده و از حقوق آن-ها در نظام بین الملل دفاع می کند. در این زمینه امام خمینی می فرماید: ما با همه ملت های عالم می خواهیم دوست باشیم... می خواهیم روابط حسنه با احترام متقابل نسبت به هم داشته باشیم» (همان؛ ج: ۸؛ ۱۱۴).

بر این اساس نظریه انتقادی در تحلیل سیاست خارجی مبتنی بر مدل دیالکتیکی است که جایگزین مدل بازیگر عاقل نوواقع گرای و واقع گرای سنتی می شود. بر خلاف اعتقاد خردگرای، انگیزه کشورها نتایج احتمالی اقدامات و رفتار مختلف به منظور دستیابی به اهداف پیشنی و معین نیست بلکه دلیل آن به کارگیری الگوی رفتاری، میزان سازگاری و انطباق آن، با اصول همزیستی و تفاهم، موازین اخلاقی-ارتباطی، تحقق رهای و مقبولیت آن، بر اساس تکالیف انسانی و اجتماعی ناشی از محیط اجتماعی است. مهم ترین قوام دهندگان این بافت و بستر اجتماعی نیز ساختارهای غیر مادی چون زبان، گفتمان، هنجارها، ارزش ها، ایدئولوژی و فرهنگ هستند بدین ترتیب می توان منطق اقدام و رفتار سیاست خارجی را در نظریه انتقادی «منطق مسئولیت» نامید. (دهقانی؛ همان: ۱۳۹). در منطق مسئولیت بر خلاف منطق نتیجه، کشورها در فرایند تصمیم گیری، سیاست گذاری، کنش ها و رفتارهای خود، به تأثیرات و پی آمدها و نتایجی که برای اهدافشان توجه ندارند بلکه سیاست گذاری و کنش ها بر پایه مسئولیت و تکالیفی مبتنی بر رهای بخشی صورت می گیرد. در نتیجه در منطق مسئولیت، بازیگران رسالت مدار است نه هدف گرا. در اسلام، تمام افراد جامعه اسلامی به خصوص دولت اسلامی در سیاست خارجی، مکلف به انجام دستورات اسلامی و آموزه های دین اسلام هستند؛ هر چند رسیدن به نتیجه مطلوب ضمانتی نداشته باشد. به سخن دیگر انجام تکلیف شرعی که همان واجبات و دستورات فقهی اسلام است، خود به نوعی، هدف و مطلوب محسوب می شود. در نتیجه، رفتار سیاسی در اسلامی معطوف به تکلیف و رسالت است نه معطوف به نتیجه (صحیفه نور؛ ج: ۷؛ ۳۷). در جای دیگر می فرماید: «ما مکلف به وظیفه هستیم نه مکلف به نتیجه» (همان؛ ج: ۱۹؛ ۲۴۶). لذا دولت اسلامی در سیاست گذاری خارجی، فرایند تصمیم گیری و رفتار خود، با پرسش های از خود، بر اساس ضرورت ها و اولویت ها اهداف و منافع خود را در شرایط زمانی و مکانی و در موضوعات خاص یا عمومی خارجی با توجه با توانای های خود، در ظرف زمانی و مکانی معینی، تشخیص داده و سپس آن ها را در عرصه خارجی تعقیب نموده و انجام می دهد.

۲. مفهوم سیاست خارجی: اهداف و معیارهای رفتار

با توجه مدل بازیگر اجتماعی و زمینه پرورده، عقلانیت ارتباطی و مفاهمه، منطق اقدام مسئولیت و منافع درون زا در نظریه انتقادی، دولت اسلامی اهداف خود را بر اساس رسالت و تکلیف شرعی، انسانی و اجتماعی تعریف و تعیین می کند و سپس کنش ها و رفتارهای سیاست خارجی خود را منطبق بر الزامات شرعی، انتظارهای موقعیتی و هنجارهای اجتماعی، این رسالت و تکلیف را برگزیند. هسته مرکزی نظریه انتقادی که اندیشه های نظریه پردازان انتقادی حول شکل می یابد مفهوم «رهایی» است. (دهقانی؛ ۱۳۸۷: ۱۴۱). چنانچه در بخش اول ذکر شده که رهایی به معنای خود مختاری، امنیت، آزادی از انسان ها و ملت ها از ساختارهای سلطه، استبداد، بافت های اجتماعی، محدودیت کننده و بی عدالتی است؛ لذا دولت اسلامی در سیاست خارجی خود براساس آموزه های اصل توحید و عدالت عمل می کند چون پذیرش حاکمیت نظام های غیر توحیدی و جانر در جهان از (از جمله کمونیسم و سرمایه داری) و پذیرش سلطه ابرقدرت ها به معنای انفعال و ذلت پذیری در مقابل جریان های استکبار و تبعیت و سازش با مناسبات ظالمانه بین المللی و جهانی و پذیرش حاکمیت طاغوت است که به نوعی شرک قلمداد می شود «در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است» (قران کریم؛ سوره مبارکه بقره: آیه شریفه ۲۵۶). در این آیه شریفه در میان ایمان به خدا و کفر به طاغوت یا ایمان به طاغوت و کفر به خدا رابطه منطقی برقرار است که هرکسی تبعیت از طاغوت نماید، قطعاً، به همان مقدار شرک و کفر به خدا پیدا نموده است. حکومت های جانر و نظام های ظالمانه بین المللی به نوعی مصداق طاغوت است و پذیرش حاکمیت آن ها به معنای پذیرش طاغوت و شرک تلقی می شود.

رهایی از قید و بند های نظام های سلطه و ظالمانه از طریق ابزار خشونت آمیز بدست نیاید بلکه از طریق گفتمان، تفاهم بینادهنی حاصل می شود. دولت اسلامی با عقلانیت انتقادی بررسی نموده و ریشه نابرابرها و بی عدالتی را در نظام بین الملل و نظام جهانی و در ساختار اجتماعی شناسای نموده، با مسالمت آمیز و تفاهم رفع می کند و دولت اسلامی مخالف خشونت و قتل و غارت است چنانچه در قران کریم آمده است: «به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که

گویی همه انسان‌ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما دلایل روشن برای بنی اسرائیل آورده‌اند، اما بسیاری از آن‌ها پس از آن در روی زمین تعدی». (قران کریم؛ سوره مبارکه مائده؛ آیه شریه ۳۲).

یکی از تفاوت‌های اساسی نظام سیاسی اسلام با مکاتب سیاسی و حقوقی معاصر در مرزبندی موجود میان «ملت و امت» است. اسلام از آن جهت که دینی جاودانی و جهان شمول است و جامعه بشری را مخاطب خویش می‌داند، بدون توجه به مرزهای سرزمینی و تفاوت‌های نژادی، زبانی، ملی و فرهنگی از میان همه انسان‌ها سربازگیری می‌کند و نام «امت واحده» را بر پیروان خویش می‌نهد. این مفهوم به کلی با مفهوم شهروندی که افراد را به دولت حاکم در یک سرزمین معین مرتبط می‌سازد متفاوت است. هر کس کمترین اطلاعی از مفاد آیات قرآنی داشته باشد تردیدی در جهان شمولی اسلام پیدا نخواهد کرد. از آنجا که طرح مسأله «امت واحده» ارتباط مستقیمی با مسأله جهان شمولی دین اسلام دارد به در آیاتی که کلمه «الناس» ذکر شده است مربوط به جهان و کل بشریت است. دولت-ملت نیز همانند دیگر نظام‌ها در بستر تاریخ و در بافت‌های اجتماعی پدیدار گشته و ماهیتی تاریخی دارد.

دین اسلام برای رهایی از این قید و بند نظام دولت ملت و نظام‌های سلطه و ناعادلانه بین‌المللی و گذر از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب، شیوه‌ای خاصی دارد، آن عبارت از مکلف بودن تمام مسلمانان برای امر به معروف و نهی از منکر است. پس کدام معرفی بالاتر از استقرار نظام امت واحده و کدام منکری بالاتر از نظام‌های سطله و استکبار ملی و جهانی در جهان است؟ اسلام برای رفع زنجیرهای سلطه و آزادی از حصار استثمار؛ اولاً همه مسلمانان را در انجام امر به معروف و نهی از منکر مکلف نموده است. ثانیاً علاوه بر تکلیف همگانی مسلمانان نسبت به همدیگر و نسبت به تمام بشر، نهاد مستقلی برای «امر به معروف و نهی از منکر» بیان نموده است: «و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند» (قران کریم؛ سوره مبارکه آل عمران؛ آیه شریفه ۱۰۴). فلاح و رسته‌گاری در اصطلاح قرآنی همان جامعه موعود و مطلوب بشر است. این نهاد با روشنگری جوامع اسلامی و تمام بشر، از دام‌های پنهان و آشکار نظام‌های سلطه، جامعه مطلوب بشر با حضور امام معصوم (عج) محقق خواهد شد چنانچه در قران کریم آمده است: «بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا

به خدایی نگیرد. « پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوئید: « شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما] » (قرآن کریم، سوره مبارکه آل عمران؛ آیه شریفه ۶۴).

بنابر این دولت اسلامی حافظ و مسئول منافع واقعی کشورها است، براساس نظریه انتقادی علم و دانش مردم عادی، اعتبار علمی ندارد، زیرا که مورد پذیرش جامعه اندیشمندان قرار نگرفته است. آنچه که مردم عادی ادعا دارند که می دانند، نمی دانند. چون حقیقت همان لایه ظاهری پدیده‌هایی اجتماعی—سیاسی نمی باشد بلکه حقیقت چیزی است که در پشت لایه های ظاهری پدیده‌ها پنهان می باشد که در ظاهر با چهره‌های مدافع حقوق و منافع ملت و در واقع غارت منافع و تضییع حقوق بشر است. پس نهاد امر به معروف و نهی از منکر با ایجاد معانی بینادذهنی تازه برای مسلمانان و تمام بشر، ساختار امت واحده را پایه گذاری نماید. البته تشکیل این نهاد مقدس جهانی، به معنای رفع تکلیف از دیگران نیست و دولت های اسلامی امروزی «جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی افغانستان و دولت اسلامی عراق» که بر اساس حکم ثانوی فقهی و با تأیید ولی امر مسلمین، مشروعیت پیدا می کند یکی از وظایف مهم آن ها در سیاست خارجی همین امر به معروف و نهی از منکر در مقام بیان و عمل است.

۳. سطح تحلیل

نظریه های سیاست خارجی از منظرهای متفاوت و در سطوح مختلف به تحلیل سیاست خارجی می پردازد. سطوح تحلیل می تواند خرد باشند، میانی و یا کلان باشند. در سطح خرد معمولاً به مسایلی چون سبک رهبری، ویژگی های فرهنگی و مهارتی تصمیم گیرندگان و در مراحل بعد به دولت و سیاست خارجی عنایت می شود، در حالی که در سطح بعدی مطالعه یعنی سطح کلان به نظام بین الملل و فرایندهای آن به طور کلی توجه می شود. برخی سطوح سه گانه را به صورت مجموعی از سطح مطالعه شمرده است. برخی شش سطح تحلیل یعنی مختصات تصمیم گیرندگان، نقش های تصمیم گیرندگان، ساختار حکومتی، ویژگی های جامعه، روابط بین الملل و نظام جهانی را بیان نموده است. از منظر نظریه پردازان انتقادی، مجموع سطوح فوق به طور مجموعی سطح مطالعه قرار می گیرد چون نظریه پردازان انتقادی در هستی شناسی، « در قمست مبانی نظریه انتقادی بیان شد» جهان اجتماعی را به صورت یک کلی یکپارچه و در کلیت آن مورد مطالعه قرار می -دهند، هر چند جهان اجتماعی را قابل تجزیه به اجزای کوچک

می دانند ولی آن را مفید نمی دانند.

بر همین اساس انتخاب تمام سطوح تحلیل، در فقه سیاسی به فراخور شرایط زمانی و مکانی است، دولت ها به سلطه گر و سلطه پذیر، حاکم مشروع و جائز، دسته بندی می شود و گاهی هم برابری و آزادی ملت ها مورد توجه قرار می گیرد، حمایت از حقوق اقلیت ها و رفع نابرابر و یاری مظلوم، رهای و آزادی بخشی، جهاد و مبارزه و مطرح می شود، این نشان دهنده و بیانگر واحد سطح تحلیل مبتنی بر نگاه چند بعدی است که گروه های فراملی و فراملی و ساختارهای اجتماعی، ملی، منطقه ای، بین المللی و جهانی مورد توجه قرار داده است. بر همین اساس خطابات قرانی نیز بر سطوح گوناگون قرار گرفته است، یا مخاطب فرد مکلف است، یا جمعی از مؤمنین همانند آیه ۲۱۳ سوره بقره یا همه مؤمنین یا همه مسلمین یا تمام بشر، این بسته به شرایط زمانی و مکانی و ویژگی های مخاطب قرار دارد. در نتیجه دولت اسلامی در سیاست خارجی بر اساس همین سطوح تحلیل با توجه به شرایط زمانی و مکانی و توانایی خود را نسبت به موضوعی برخورد می کند. البته در هر صورت انتخاب هر سطح از تحلیل، در جهت چشم اندازی سیاست خارجی دولت اسلامی که تشکیل یک امت واحده اسلامی است.

نتیجه

با توجه به آنچه بیان شد نظریه انتقادی در هستی شناسی جهان اجتماعی را از جهان طبیعی مستقل می داند ولی جهان اجتماعی را در کلیت آن مورد مطالعه قرار می دهد. انسان را کنشگر اجتماعی و زمینه پرورده و در عین حال خلاق میداند چون انسان در دیدگاه انتقادی با داشتن توانای های پنهان و قدرت خلاقیت برتر، برای ایجاد تغییرات و قدرت انطباق با شرایط، میان جبر و اختیار قرار قرار دارد. نظریه انتقادی هدف اصلی از علم اجتماعی انتقادی، دستیابی به سطحی بالاتر از توصیف ساده از روابط علی است که در حقیقت در پی کشف چگونگی ایجاد یا رخداد این روابط است. و در روش شناسی از هژمونی روشی انتقاد نموده و از پلورالیسم روشی دفاع می کند.

با توجه به مفاهیم و مفروضه، و پیش دانسته های نظریه انتقادی، در تحلیل سیاست خارجی به خصوص سیاست خارجی دولت اسلامی از امکانات بیشتر و از ظرفیت بالاتری نسبت به دیگر نظریه های سیاست خارجی برخوردار است؛ زیرا که دولت اسلامی در بسیاری از مسایل

سیاسی-اجتماعی و اقتصادی در سطح منطقه ای و بین المللی انتقاد دارد و نظریه انتقادی نیز ماهیت انتقادی دارد و می تواند رفتار و رویکر سیاست خارجی دولت اسلامی را در قالب نظریه انتقادی بیان کرد. هرچند نظریه انتقادی همچون سایر نظریه های سیاست خارجی، محدودیت خود را دارد ولی در عین حال از دیگر نظریه های سیاست خارجی امکانات مناسب تر و ظرفیتی بیشتری در ارائه ماهیت سیاست خارجی دولت اسلامی دارد.

کتابنامه

- احمدی، بابک (۱۳۷۳) مدرنیته و اندیشه ی انتقادی، تهران، مرکز.
- افتخاری، اصغر، (۱۳۸۸) بازخوانی مکتب انتقادی در حوزه علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
- امام خمینی (۱۳۷۴) ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی «ره».
- ایمان، محمد تقی (۱۳۹۱) فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمانوئل کانت (۱۳۶۲) سنخش خردناب، (میر شمس الدین ادیب سلطانی)، تهران، امیر کبیر.
- بروجردی، آقا حسین طباطبایی (۱۴۱۶هـ) البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، در یک جلد، دفتر حضرت آیه الله، قم - ایران، سوم.
- بزرگی، وحید، (۱۳۷۷) دیدگاه های جدید در روابط بین الملل، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- دهقانی فروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹) چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین الملل، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره دوم.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، (۱۳۸۷) «نظریه انتقادی: چهارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی» پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۶۱-۱۲۵
- دیوتیاک، ریچارد، و در دریان، جیمز، (۱۳۸۰) نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین الملل، ترجمه و گردآوری دکتر حسین سلیمی، تهران: گام نو، چاپ اول.
- ستوده، محمد (۱۳۸۶): تحولات نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم: بوستان کتاب.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۴) نظریه های امنیت مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، تهران، ابرار معاصر.
- عسکری، محمود (۱۳۸۲) رهیافت های شناخت شناسی، فصلنامه مطالعات راهبردی،
- علمداری، معینی جهانگیری (۱۳۸۹) روش شناسی نظری های جدید در سیاست، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴) روابط بین الملل: رویکردها و نظریه ها، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- کالین-های (۱۳۸۵) درآمد انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه گل محمدی، تهران، نشرنی.
- گلپایگانی، محمد رضا (۱۳۸۳) الهدایه الی من له الولایه، (تدوین احمد صابری همدانی) دارالقرآن کریم، علمیه، ایران-قم.
- مارش، دیوید، استوکر، جری (۱۳۸۴)؛ روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، چ ۲، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) بازبینی نظریه انتقادی در روابط بین الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) تحول نظریه های روابط بین الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)؛ نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- هیل، کریستوفر (۱۳۸۷) ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

